کدام مطهری؟

تقی رحمانی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۱۲

تعداد صفحه : ۷

آخرین بررسی : ۸۷/۰۷

تاریخ تحریر : ۰۰۰۰

www.shandel.org

موضوع : نقدی بر آرای مطهری

کدام مطهری ؟

شاید آثارِ هیچ اندیشمندی بعد از انقلاب به اندازهٔ آرای مرحوم مطهری موردِ تبلیغِ رسمی از سوی حاکمیت قرار نگرفته است. البته ترویج و تبلیغِ آرای متفکران امری مذموم نیست، اما حمایتِ رسمی و همه‌جانبه در جوامع‌ای همانندِ جامعهٔ ما، امکانِ نقد پذیریِ اندیشهٔ موردِ حمایت را مُنتفی می‌سازد و یا در عمل، نقد را مشکل می‌نماید.

در فراز و نشیب‌های دو دههٔ اخیر، آرای مرحوم مطهری به عنوانِ متفکری که پای در سنتِ حوزوی داشت و از همین پایگاه نیز به اندیشه و تفکرِ دورانِ مدرن نظر می‌نمود و با دیدِ فلسفهٔ قبل از کانتی با مجموعهٔ مدرنیته برخورد می‌کرد و در همین راستا بر آرای کلیهٔ روشنفکرانِ غیرِمذهبی و مذهبی (اعم از بازرگان، شریعتی و...) نقدِ فراوان داشت، امروز در معرضِ دو نوع برداشت قرار دارد :

۱. برداشتی که اندیشهٔ وی را سپرِ اولیه و خاکریزِ اولِ حمایتِ کامل از اندیشهٔ سنتیِ حوزوی می‌داند که در سایهٔ آن برتریِ کاملِ نَقل بر عقل و رابطهٔ یک طرفهٔ میانِ این دو را توجیه می‌کند. بر اساسِ این دیدگاهِ فلسفی، عقلِ آدمی در پرتوِ وحی می‌تواند راهِ نجات را بیابد، پس وحی و مجموعه‌ای که در پرتوِ وحی به نامِ فرهنگِ دینی ـ فقهی به وسیلهٔ علما و روحانیت در طیِ قرن‌ها شکل گرفته، دارای مزیتِ بسیار والا است که باید مبنای اصلیِ هرگونه اندیشه و عمل برای انسانِ دینی قرار گیرد. در این برداشت از مطهری، ایشان فردِ موافق با خود را واردِ وادیِ جهان و زیستِ حوزوی ـ سنتی می‌نمایند که می‌تواند به نوعی سنت گرایی (بنیاد گرا) منتهی شود که البته قسمتی از آرای مرحوم مطهری در این روایت موردِ توجه قرار می‌گیرد که وی بر روشنفکرانِ مذهبی و خطرِ التقاطِ آنان (به طورِ عمده شریعتی) تاخته است. (به طورِ عمده مرحلهٔ سومِ زندگیِ وی را در برمی‌گیرد. یعنی سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۸).

در این روایت، مرحوم مطهری با مرزبندی با جریانِ التقاطِ چپ و راست T مخاطبِ خود را به سوی اندیشهٔ نابِ حوزوی می‌آورد که در اینجا اندیشمندان و معتقدانِ سنت گرا به راحتی می‌توانند بعد از عبور از مرحلهٔ نقدِ سلبی آرای مطهری نسبت به اندیشهٔ نوگرای مذهبی، به مخاطبِ خود که از تونلِ التقاط

به چمن زارِ ایمان و شریعت وارد شده است، اصولِ مُسَّلمِ حوزوی ـ سنتی را بیاموزد. به دیگر سخن، این روایت از مطهری بر چند جنبهٔ مهمِ اندیشهٔ وی تأکیدِ فراوان دارد که برخی از این ویژگی‌ها چنین است :

الف) تفکیکِ آزادیِ عقیده از آزادیِ بیان که شامل انتقاداتِ وی به اعلامیهٔ جهانیِ حقوقِ بشر می‌باشد.[۱]

ب) حمله به آرای روشنفکرانِ مذهبی (به خصوص شریعتی) و طرحِ مسالهٔ التقاط که توانست محورِ نظریِ برخی اختلافاتِ سیاسیِ سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۸ در ایران را رقم بزند و مفاهیمی چون مکتبی و غیرِمکتبی، التقاطی و غیرِالتقاطی و متعهد و غیرِمتعهد را در میانِ جریاناتِ مذهبی مطرح کند که مبنای صف بندی‌های سیاسی قرار گرفت.[۲]

ج) تأکیدِ ایشان به نقشِ تعیین کننده و همه جانبهٔ روحانیون در پیشتازیِ روحانیت در جنبش‌های سیاسی و توصیهٔ وی به حفظِ رهبریِ روحانیون برای جلوگیری از خطرِ التقاط و انحرافِ جنبش‌های اسلامی به وسیلهٔ روشنفکرانِ مذهبی.[۳]

قرائتِ رسمی از آرای مطهری بر این نوع روایت از آرای وی اصرارِ بیشتری دارد و هنوز بر محوریتِ این قرائت حرکت می‌کند. در همین رابطه، نقدهای فرزندِ ایشان به جریانِ اصلاحات در راستای همین دیدگاه‌های مرحوم مطهری مطرح می‌شود.

۲. مطهری دارای سه دورهٔ فکری است. دورهٔ اولِ آن با اصولِ فلسفهٔ رئالیسم و نقدِ فلسفهٔ غرب به خصوص فلسفهٔ کانتی و نقدِ مارکسیسم و آرای مرحوم اَرانی. دورهٔ دومِ آن با نقدِ اندیشهٔ شبهِ‌مدرنِ غربی و برخی آراء و باورهای لیبرال دموکراسیِ غرب، (دههٔ ۱۳۴۰) و دورهٔ سومِ آن با مقدمه‌ای بر جهان بینیِ اسلامی و نقدِ روشنفکرانِ مذهبیِ عمده می‌شود که با طرحِ خطرِ التقاط در روشنفکرانِ مذهبی مطرح می‌شود.

دیدگاهِ دوم که از روایتِ اول از آرای مرحوم مطهری متأثر بوده، بعد از عبور از این روایت و تحتِ تأثیر برخی از آرای دکتر سروش و برخی از آرای شریعتی و دیدگاه‌های فقهیِ آقای منتظری، روایتی از مرحوم مطهری را بعد از سالِ ۱۳۶۸ مطرح نموده است.

این روایت با توجه به آرای جریانِ اصول گرای حوزوی که رابطهٔ میانِ عقل و نَقل را پذیرفته و همانندِ دیدِ اکویناسِ قدیس معتقد است که عقل نیز چون مخلوقِ خداوند است می‌تواند به حقیقت و رستگاری دست یابد و به عبارتی می‌تواند به شناختِ خداوند نائل شود، توجه دارد. این نگاه به مفهومِ عقل که در پارادایمِ قبل از کانتیِ عقلِ خودبنیاد تنفس می‌کند، با اصالت بخشیدن به عقل راهِ گفت و گو میانِ عقل و نقل (وحی) را باز می‌گذارد، اگرچه در مرحلهٔ نهایی برتریِ نقل (وحی، سنت، امامان، پیامبر، فرهنگ و فلسفه و فقه و عرفانِ اسلامی) را بر عقل و علوم باور دارد.

این روایت که بعد از ۱۳۶۸ توانست با فاصله گرفتن از قرائتِ اول دیدگاه‌های خود را مطرح کند، با تکیه بر برخی از آرای مرحوم مطهری در دورهٔ اول و دومِ اندیشه‌ورزی‌اش، تلاش دارد تا روایتی میانه‌رو و تسامح گرا و گفتگوگر از مرحوم مطهری نشان دهد که با خرافات، تعصبات و سخت گیریِ بی جا مخالف است.

این روایت از آرای مطهری، بعد از سالِ ۱۳۶۸ توسطِ دو جریانِ مذهبی در ایران تبلیغ می‌شد. با جریانِ سنتی ـ رفرم گرا و جریانِ روشنفکرانِ مذهبیِ درونِ حاکمیت (یا حلقهٔ کیان)، که البته این دو جریان علی‌رغمِ برخی اشتراکات در فهم از مبانیِ شناختِ دین، درعینِ حال دارای اختلافاتی در نحوهٔ برخورد با مبانیِ شناختِ دین نیز می‌باشند.

به هر حال این دو روایتِ متفاوت از آرای مطهری در میانِ برخی از جریاناتِ فکری ـ مذهبی وجود دارد که هر یک از این دو می‌بایست به سوالاتِ گوناگون پاسخ دهند.

باید توجه نمود که نقادی، آرای یک متفکر را در هر دوره‌ای می‌تواند زنده و خلاق نگه دارد، اما رسمی کردنِ آرای یک متفکر می‌تواند جنبه‌های مثبتِ اندیشگیِ وی را به مُحاق ببرد. در این میانه آرای مرحوم مطهری کمتر موردِ نقادی قرار گرفته است.

به نظر می‌رسد که جریانِ روشنفکریِ دینیِ درونِ حاکمیت که زمانی خود را با آرای مرحوم مطهری مَصون از التقاط می‌دانست، امروزه با درک‌های

جدیدی از آرای وی و دکتر سروش و حتی شریعتی از برخی از آرای وی نیز روایتِ عقل گرا و تسامح گرا را باور دارند، اما در عینِ حال به برخی از دیدگاه‌های مرحوم مطهری که روایتِ رسمی از مطهری است پاسخ نمی‌دهند.

گرایشِ سنت خواه ـ عقل گرا (سنتی ـ رفرم گرا) که بعد از سالِ ۱۳۶۸ از جریانِ سنت گرا (بنیادگرا) فاصله گرفته و بر آرای مرحوم مطهری تکیهٔ فراوان دارد، باید با نقادیِ آرای وی بر بسطِ اندیشهٔ جریاناتِ مذهبی که در چارچوبِ سنت و مدرنیته و روندِ تحولاتِ جامعهٔ ما بر اساسِ تعارضات و تعاملاتِ این دو مَقوله با یکدیگر مبتنی است، به بسیاری از ابهامات حولِ محورِ سنت خواهی ـ عقل گرا پاسخ دهد. در این میانه شاید اولین قدم در راهِ پاسخگویی به این ابهامات، بحثِ رابطهٔ عقل و نَقل (وحی) و رابطهٔ آن با فرهنگ و فلسفهٔ اسلامی در طیِ قرون در عرصهٔ کلانِ نظری و اجتماعی و میزانِ حجتِ هر یک از تحولات در رابطه با یکدیگر است، چرا که سنت خواهانِ عقل گرا (سنتی ـ رفرم گرا) همواره نوگرایان و نواندیشانِ مذهبی را در موردِ عدمِ توجه به فرهنگ و فلسفهٔ اسلامی اعم از عرفان، فقه و فلسفه موردِ نکوهش قرار می‌دادند. در ادامهٔ این تلاش همچنین آنان باید پاسخ دهند که چگونه می‌توان به آزادیِ عقیده معتقد بود، اما آزادیِ بیان را محدود کرد؟ و شایسته‌تر است که آنان نظراتِ مرحوم مطهری را در موردِ مشروعیت و مقبولیتِ حکومت از سوی مردم با حقِ مخصوص (ویژه) که ایشان برای قشرِ خاص معتقد است، توضیح دهند. بی‌گمان پاسخ به این ابهامات می‌تواند روشن کند که آنچه را که مرحوم مطهری، التقاطی گری می‌نامید، آیا نوعی تعاملِ دین و علم و فلسفه با توجه به پارادایمِ مدرنیته نبود، همانطور که آرای مرحوم مطهری و سنت خواهانِ عقل گرا نیز بر اساسِ رابطهٔ دین با علم و فلسفه بر اساسِ پارادایمِ اندیشهٔ فلسفی و علمیِ قبل از رنسانس بوده است؟

در این رابطه است که می‌توان سوال کرد: آیا مفهومِ التقاط می‌تواند در قلمروِ اندیشه جایگاهِ تعیین کننده‌ای داشته باشد؟ چرا که برداشت‌ها و فهم‌ها متأثر از یکدیگرند، اگرچه در صورتِ قدرتمندی می‌توانند حوزهٔ اندیشه را با حفظِ غنا و توانمندی در برابرِ دیگر اندیشه‌ها مشخص و عینی کنند.

پاسخ به هر کدام از سوالاتِ فوق از سوی گرایشاتی که خواهانِ طرحِ روایتِ عقل گرا ـ سنت‌خواه (سنتی ـ رفرم گرا) از مرحوم مطهری هستند، می‌تواند به تعاملِ بینِ روشنفکرانِ دینی و روحانیون یاری رساند. این تعامل می‌تواند بر حوزهٔ تفکرِ جریانِ روشنفکریِ دینی و حوزهٔ فکریِ جریاناتِ مذهبی به طورِ

کلی اثرِ مثبت بگذارد. و از طرفی کمکی است به میراثِ فکریِ مرحوم مطهری تا بتواند از زیرِ بارِ روایتِ رسمی و نقدناپذیرِ خود رهایی یابد و همچنین ثابت شود که آیا بنیانِ نظریِ فهمِ وی در تفسیرِ دین می‌تواند با ادعای روایتِ دوم از مرحوم مطهری که روایتِ رسمی نیست، همخوانی داشته باشد؟

۱. روزنامهٔ رسالت ص ۸ و ۹ دین و آزادی
مورخهٔ ۱۳۸۱/۲/۱۱

۲. روزنامهٔ رسالت ص ۷ مورخهٔ
۱۳۸۱/۲/۱۱

۳. کتابِ نهضتِ یکصدسالهٔ روحانیت